

تبیین نظری - فلسفی مفهوم فضای جغرافیایی در چارچوب فرایند جهانی شدن احسان لشگری تفرشی^۱

استادیار جغرافیای سیاسی، گروه جغرافیا، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یزد، یزد، ایران

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۸/۱۳

چکیده

فضای جغرافیایی به عنوان یکی از اصلی‌ترین مفاهیم مورد مطالعه در علوم جغرافیایی مطرح می‌باشد و ابعاد مختلف فضا هر کدام شکل دهنده یکی از موضوعات علوم جغرافیایی می‌باشد. از منظر فلسفی اگر تغییر فضای جغرافیایی، در اثر عملکردهای انسان‌ها، نهادها و ساختارهای ساخته تصمیم و اراده بشر شکل نمی‌گرفت هیچگونه تغییر انسانساختی در محیط جغرافیایی شکل نمی‌گرفت و بطور تبعی امکان ظهور علوم جغرافیایی و زیرشاخه‌های زیرمجموعه وجود نداشت. این در حالی است که امروزه یکی از مباحث و سرچشمه‌های ایجاد تغییر در ابعاد مختلف فضای جغرافیایی، ناشی از فرایند جهانی شدن می‌باشد. بطوری که هیچ کدام از ساختارها و کارکردهای مورد مطالعه در علوم جغرافیایی را نمی‌توان شناخت که از جریان جهانی شدن که برگرفته از ایدئولوژی لیبرال سرمایه‌داری است، تأثیر پذیرفته باشد. در این مقاله کوشش گردیده با اتکا به روش شناسی توصیفی - تحلیلی و از منظر فلسفی، بنیادهای تغییرات و ایجاد ابعاد جدید در فضای جغرافیایی در ارتباط با مؤلفه جهانی شدن تحلیل گردد. یافته‌های تحقیق نمایانگر آن است که ایدئولوژی لیبرال سرمایه‌داری به عنوان نقشه راه جهانی شدن، مبداء و سرچشمه تعیین آینده تغییرات فضایی و تحول محیط جغرافیایی جوامع خواهد بود. این ایدئولوژی در مسیر اثرگذاری فضایی خود ابعاد و موضوعات نوینی را در عرصه مطالعات جغرافیایی ایجاد نموده است و بطور اساسی فلسفه جغرافیا را دگرگون نموده است.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، فلسفه جغرافیایی، تغییرات فضایی، سرمایه‌داری

مقدمه

بطور کلی در مطالعات فلسفی موجودات به دو دسته کلی تقسیم می‌گردند. دسته اول موجوداتی هستند که از « هستی در خود» برخوردار می‌باشند و اشیاء جزء این دسته قرار می‌گیرند (وارنوک، ۱۳۷۹: ۶۵). در این دسته هر شی همان است که وجود دارد و به عبارت بهتر فعلیت پیدا کرده و آنچه باید بشود در او تجلی یافته است. دسته دوم انسان‌ها هستند که از «هستی برای خود» برخوردار می‌باشند. در این دسته، انسان‌ها استعداد محض می‌باشند و در سایه انتخاب و اراده این امکان وجود دارد که صورت‌های گوناگون و سرنوشت متنوع یابند. بر این اعتبار آدمی تنها موجودی است که وجودش مقدم بر ماهیت اوست و به همین مبنا است که آینده‌نگری و بهینه‌نمودن کمی و کیفی زندگی تنها در وجود انسان مفهوم می‌یابد (سارتر، ۱۳۵۹: ۲۴). در این راستا بنیان و اساس تفاوت انسان با سایر موجودات تنها در مفهوم عقلانیت نمود می‌یابد. به بیان دیگر انسان تنها مخلوقی میان موجودات این جهانی است که بر خلاف دیگر موجودات توانایی و قدرت انتخاب جهت ایجاد تغییر در شرایط فضا و محیط زیست خود را در جهت ایجاد ارتقاء در زندگی خود دارد.

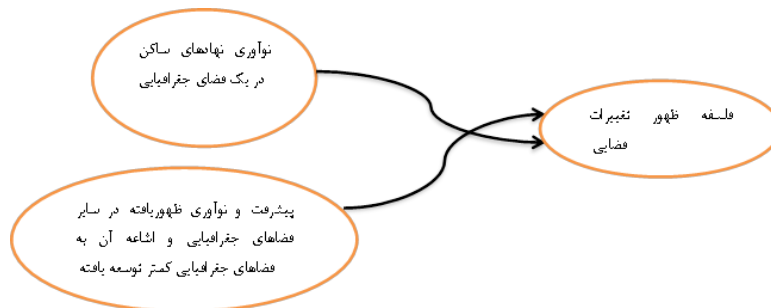
بطور کلی علوم جغرافیایی به بررسی رابطه متقابل انسان و محیط با یکدیگر می‌پردازد. به عبارت دیگر هدف از مطالعات جغرافیایی بررسی عملکرد و تأثیر انسان‌ها و نهادهای بشری در تحول مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی و کوشش در جهت بهینه کردن محل زیست انسان‌ها می‌باشد. به بیان دیگر از منظر فلسفی اگر تغییر فضای جغرافیایی در اثر عملکردهای انسان‌ها و نهادها و ساختارهای ساخته‌شده تصمیم و اراده بشر وجود نداشت هیچگونه تغییر انسانساختی در محیط جغرافیایی شکل نمی‌گرفت. بنابراین می‌توان برای فلسفه تغییرات محیطی دو سرچشمه بنیادین بشری را متصور بود که عبارتند از:

۱- نوآوری و خلاقیت افراد و نهادهای ساکن در یک محیط جغرافیایی که در جهت بهینه‌سازی محیط جغرافیایی محل زیست خود تلاش کرده و اعمال اراده می‌نمایند که این روند دائماً فضای جغرافیایی را با تغییر روبرو می‌سازد.

۲- از سوی دیگر توسعه، پیشرفت و قدرت ظهور یافته در سایر مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی الزاماً محدود به آن فضا نخواهد شد و بطور طبیعی با شتاب کم و یا زیاد به سایر فضاها و مکان‌های جغرافیایی که دارای سطح نوآوری و توسعه کمتری می‌باشند، اشاعه خواهد یافت. به بیان دیگر قدرت از ماهیت سرایتی برخوردار می‌باشد و تا زمانیکه قادر به تأثیرگذاری در دیگر فضاها و مکان‌های جغرافیایی و تحول در آنها نگردد؛ عینیت و واقعیت جغرافیایی نمی‌یابد.

بنابراین از منظر فلسفی ظهور پیشرفت و توسعه در یک فضای جغرافیایی قابلیت تمرکز و ایستایی جغرافیایی نخواهد داشت و بخش مهمی از سرچشمه تغییرات فضایی به گونه‌ای فرایندی ناشی از اثرگذاری تصمیمات اراده‌های فضاهای توسعه یافته تر نسبت به دیگر فضاها شکل خواهد گرفت. بطور کلی انتشار و مبادله آراء اندیشه‌ها و سیاستها چه به صورت انتخابی و چه به صورت جبری بخش مهمی از فلسفه تغییرات ابعاد مختلف فضای

جغرافیایی را بخود اختصاص می‌دهد. بنابراین نیروی محرک جهانی شدن مطابق فطرت بشری می‌باشد و قدرت منبعث از مکان‌ها و فضاها به صورت ذاتی میل به اجتماعی شدن و جهانی شدن دارند(ساعی، ۱۳۸۸: ۲۱۱).



شکل ۱: بنیادهای نظری ایجاد تغییر در فضا

منبع: نگارنده

این در حالی است که امروزه یکی از بزرگترین نیروهای فراملی اثرگذار در مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی جهان نیرو و قدرت منشعب از تمدن غرب و ایدئولوژی لیبرال سرمایه‌داری می‌باشد که زمینه ساز ظهور بزرگترین نیروهای اثرگذار در فضای جغرافیایی جهان گردیده است. با توجه به قدرت فراگیر این تمدن در اثرگذاری در برنامه‌ها و سیاست‌های حکومت‌ها؛ از این قدرت به مثابه «جهانی شدن» یاد می‌شود. به بیان دیگر جهانی شدن، شبکه‌ای بسیار گسترش‌یافته از پیوندهای متقابل و وابستگی‌های فزاینده شکل گرفته در ابعاد مختلف فضای جغرافیایی می‌باشد که وجه مشخصه زندگی اجتماعی مدرن به شمار می‌رود و تشدید پیوندهای متقابل جهانی از بنیادی‌ترین علل فلسفی تداوم آن می‌باشد (McGrew, 1992: 65).

اصولاً ایدئولوژی لیبرال سرمایه‌داری طی دو جهش بزرگ به وضعیت فعلی رسیده است. جهش اول مربوط به دوران استعمار بود که از قرن هفدهم تا نوزدهم ادامه داشت. طی این دوره کشورهایی که به فرایند سرمایه‌داری قدم گذاشته بودند و از حیث جغرافیایی غالباً در اروپای غربی قرار داشتند برای صدور کالاهای خود و همچنین برای تهیه مواد خام؛ بخش مهمی از جهان را در زیر سلطه استعماری خود درآوردند(رابرتسون، ۱۳۸۰: ۶۷). جهش دوم در جهانی شدن سرمایه‌داری با عصر امپریالیسم شروع گردید که نقطه آغاز آن از اوایل قرن بیستم آغاز می‌گردد. در مرحله پیشین انتقال مازاد اقتصادی از کشورهای تحت سلطه به کشورهای استعمارگر بود. اما در مرحله دوم، صدور سرمایه از کشورهای سرمایه‌داری به کشورهای تحت سلطه ابعاد تازه‌ای یافت و بهره‌برداری از نیروی کار ارزان قیمت و نسبتاً آموزش دیده برخی از کشورهای مستعد جهان سوم، سبب ظهور انگیزه صدور سرمایه به چنین مکان‌هایی در قالب فرایند جهانی شدن گردید که بویژه بعد از دهه ۱۹۷۰ میلادی این تغییرات؛ ابعاد همه‌جانبه و جهانی پیدا نمود. بدیهی است با طی این روند همه ابعاد فضای جغرافیایی کشورهای توسعه یافته و جهان سوم طی این فرایند دستخوش تغییر، تحول و روبرو شدن با افق‌های جدید گردید. بنابراین می‌توان اذعان نمود که فضای جغرافیایی تحت تأثیر این روند دچار تغییر و تحول نظری و ساختاری گردیده است.

براین مبنا؛ واکاوی بنیادهای نظری - فلسفی ایجاد تغییر در فضای جغرافیایی بر مبنای کارکرد جهانی شدن و مفهوم یابی نوین آن از مهمترین سئوالات موجود در فلسفه جغرافیا می‌باشد که در دهه اخیر فلسفه جغرافیا با آن روبرو

بوده است. در این مقاله نیز کوشش گردیده فلسفه ایجاد تغییر در فضای جغرافیایی تحت تأثیر فرایند جهانی شدن مورد بررسی قرار گیرد و سپس تعریف جدیدی از مفهوم فضا به مثابه پارادایم علم جغرافیا تحت تأثیر این مفهوم ارائه گردد.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع بنیادین و روش تحلیل داده‌ها در آن توصیفی - تحلیلی می‌باشد. در این راستا کوشش گردیده؛ در درجه نخست مفهوم فضای جغرافیایی، تغییرات فضایی و فرایند جهانی شدن تبیین گردد. سپس در بخش یافته‌های تحقیق، دگرگونیو ظهور پدیده‌ها و موضوعات جدید در فضای جغرافیایی در ارتباط با فرایند جهانی شدن تبیین گردیده است. در این مقاله کوشش گردیده با اتکا به شیوه قیاسی نوعی گزاره عام و جهانشمول در رابطه با مفهوم و چگونگی تغییرات ابعاد مختلف فضا در جهان در رابطه با فرایند جهانی شدن ارائه گردد.

مبانی نظری

مفهوم جهانی شدن

جهانی شدن به تشدید جابجایی‌ها و قرابت هرچه بیشتر مکان‌ها در کره زمین اشاره دارد و طی آن افراد، کالاها، اندیشه‌ها، گرایش‌ها، خدمات و منابع مالی مرزهای محلی، ملی و منطقه ای را درمی‌نوردند. در نتیجه ارتباط فشرده و عمیق تری میان سکونتگاه‌های گوناگون شکل گرفته است. این ارتباطات فشرده حاصل پیشرفت در فناوریهای گوناگون و تجربیات نوین بشری است که موضوعات و فضاهاى نوینی را در مطالعات علوم جغرافیایی خلق نموده است. بطور کلی ظهور فضاها و موضوعات جدید در مطالعات جغرافیایی ناشی از دو مبنای توسعه فناوری و تکامل عقل بشری است که هر دو این مبناها امروزه در فرایند جهانی شدن تجلی یافته است. با این وجود تعاریف نظری متفاوتی از جهانی شدن ارائه گردیده که بعضاً با یکدیگر متفاوت می‌باشند. به بیان دیگر محققان از منظرهای گوناگون پدیده جهانی شدن را بحث نموده‌اند که موجب تنوع تعاریف و توصیفات در مورد این پدیده شده است. از نظر «آنتونی گیدنز» جهانی شدن موجب پیوند مکان‌های دور از هم و تأثیرگذاری حوادث و رویدادهای سراسر جهان بر یکدیگر می‌باشد (Perry & Mavrer, 2003: 334). «رونالد جانستون» نیز جهانی شدن را درهم فشرده شدن جهان و تراکم آگاهی‌ها نسبت به جهان به عنوان یک کل تعریف می‌کند (رابرستون، ۱۳۸۵: ۳۵). از نظر «مالکوم واترز» نیز جهانی شدن، فرایندی اجتماعی است که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی سایه افکنده است، از بین می‌رود و مردم بطور فزاینده ای از کاهش این قید و بندها آگاه می‌شوند (واترز، ۱۳۷۹: ۱۲). صندوق بین المللی پول نیز جهانی شدن را با مشخصاتی نظیر ادغام وسیع تر اقتصادهای جهان و رشد وابستگی اقتصادی متقابل کشورها در سراسر جهان از طریق افزایش حجم و تنوع مبادلات کالا و خدمات و جریان سرمایه در ماورای مرزها و همچنین از طریق پخش گسترده فن آوری تعریف می‌کند (بهکیش، ۱۳۸۱: ۲۵).

به طور کلی در یک نگاه اجمالی به این پدیده می‌توان از پنج ویژگی آن پرده برداشت: نخست آن که جهانی شدن فرایندی تک بعدی و محدود در یکی از ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نیست بلکه این پدیده فرایندی منسجم و

یکپارچه است که در تمامی عرصه‌های اجتماعی رسوخ کرده است. دوم، جهانی شدن در اولین معنای خود پدیده‌ای «چالش‌گر» است به گونه‌ای که ابعاد آن بسیاری از مفاهیم کلاسیک همچون هویت، فرهنگ، امنیت، نظم، حکومت، اقتدار، حاکمیت و ... را درنور دیده است (کیانی، ۱۳۸۰: ۲۹). چراکه مبنای عملکرد آن، ایدئولوژی لیبرال سرمایه‌داری قوام یافته در تمدن غرب می‌باشد که این ایدئولوژی با بسیاری از مفاهیم سنتی دیگر جوامع در تضاد می‌باشد. سوم، آنکه جهانی شدن یک فرایند است نه یک مفهوم غایی (جیمز، ۱۳۷۸: ۱۰۲). ما در جهانی شدن با فرایند «شدن» سروکار داریم، فرایندی که به مدد نیروهای مهمی همچون نظام ارتباط جهانی، شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی و ... مرزهای ملی را درنور دیده و بسیاری از پدیده‌ها را دستخوش تحول، تبدیل و تأثیرپذیری نموده است (Burbach, 2009: 14). گفته می‌شود که جهانی شدن اولاً روندی اجتناب‌ناپذیر است، ثانیاً پدیده‌ای منتج از برخی تحولات تاریخی است، ثالثاً این فرایند به صورت یک وضعیت پایدار باقی نمی‌ماند و عاقبت خود وارد مرحله دیگری می‌شود که برخی از آن به عنوان یکپارچگی جهانی ۱ یاد می‌کند (Rugman & Verbeke, 2010: 36). چهارم، جهانی شدن با وجود تمامی مخالفت‌ها و موافقت‌ها با آن، نه خیر است و نه شر، بلکه هم می‌تواند خیر و وهم و شر باشد. به عبارت دیگر جهانی شدن هم منجی و هم مهلک است و در تمامی ابعاد خود دارای قواعد بازی خاصی است که اگر دولت‌ها بخواهند سعادت شهروندان خود را تأمین کنند، بناچار باید به قواعد آن تن در دهند. پنجم، جهانی شدن پدیده‌ای تناقض‌نما ۲ است که با مفاهیم دو گانه‌ای همچون جهانی - محلی، منطقه‌گرایی - جهان‌گرایی، همگرایی - واگرایی و ... همراه است (Kaul, 2007: 65). در خارج از مرزهای ملی و در سطح گلوبال پدیده‌ای بنام «جهانی شدن» در حال شکل گرفتن است که روند دگرگونی‌های فضای جغرافیایی داخلی در کشورها را به طور گسترده تحت الشعاع قرار می‌دهد. کشورهایی که این روند را درک کرده باشند و سازوکارهای آن را بشناسند، می‌توانند جایگاه مناسبی برای خود در شرایط شکل‌گیری نظام جهانی پیدا کنند. زیرا عاملی که باعث استواری هر ملت و کشور می‌شود، شناختی است که مردم آن کشور از خود، هویت، موجودیت و جایگاهشان در جهان دارند و بر اساس این شناخت، وجوه تمایز و نقاط مشترک خود را با دیگران تعریف می‌کنند و در واقع تمایزات خود را برجسته می‌کنند. هویت یعنی «درک کیستی و چیستی».

فرایند جهانی شدن همه ابعاد فضای جغرافیایی را تحت تأثیر قرار داده است و هیچ بُعدی از فضای جغرافیایی را نمی‌توان یافت که از این فرایند تأثیر نپذیرفته باشد (Youngs, 2008: 56). بنابراین می‌توان اذعان نمود که فضا به عنوان پارادایم علم جغرافیا تحت تأثیر این فرایند تعریف نوینی یافته است.

مفهوم فضای جغرافیایی

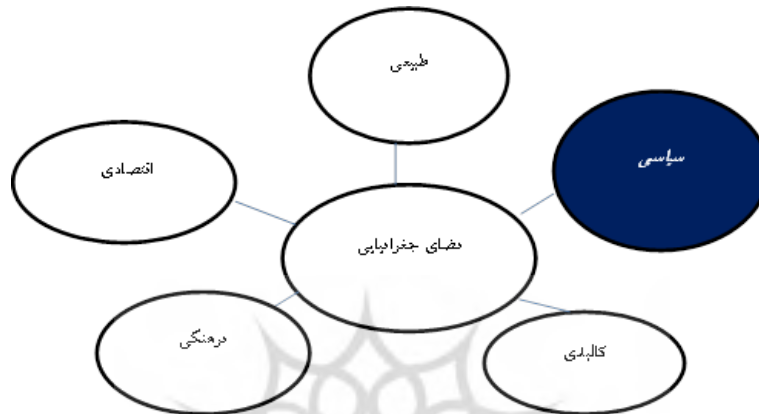
اصولاً در فلسفه علم؛ هریک از مجموعه علوم می‌بایست دارای بن مایه و مبنای هستی‌شناسانه و بطور واضح تر پارادایم خاص خود باشند. این بن مایه؛ زمینه ساز و مبنای افتراق حوزه معرفت‌شناسانه یک علم را از مجموعه

علوم مجاور فراهم می‌سازد و حریم معرفتی ویژه یک علم را تولید می‌نماید. در جغرافیا نیز مطالعه رابطه متقابل انسان و محیط در قالب مفهوم فضا بن مایه هستی‌شناسانه این علم را بخود اختصاص می‌دهد. به بیان دیگر هر فضای جغرافیایی الزاماً یک سطح مشخصی از زمین را بخود اختصاص می‌دهد که دارای حریم مشخص، وسعت، همگنی و ساختار مشخص بوده و دارای عینیت می‌باشد (رامشت، ۱۳۸۸: ۱۱۵). بطور کلی فضا در مفهوم حقیقی به معنای یک حوزه مشخص جغرافیایی متشکل از یک یا چند مکان انسانساخت دارای کارکرد مشترک می‌باشد که یک بستر طبیعی را تحت تأثیر خود قرار داده و از آن نیز تأثیر پذیرفته است. در یک فضا، منظور از مکان نقاطی هستند که دارای یک کارکرد مشترک بوده و غالباً محصول تفکرات و عملکردهای انسانی می‌باشند (پوراحمد، ۱۳۸۶: ۸۰). از این رو فضای جغرافیایی را نمی‌توان الزاماً یک محیط طبیعی صرف قلمداد نمود. بلکه فضای جغرافیایی شامل یک بستر طبیعی و مجموعه‌ای از یک یا چند مکان انسانساخت هم کارکرد می‌باشد که این کارکرد در جهت تأمین نیازهای افراد انسانی در آن فضا عمل می‌نماید (بهنروز، ۱۳۸۴: ۷۶). بنابراین فضای جغرافیایی به عنوان محل زیست انسان، متشکل از عناصر طبیعی و انسانساخت می‌باشد (حافظ نیا و دیگران، ۱۳۸۹: ۸۵-۸۶). بنابراین فضا تعین بخش رابطه انسان و محیط؛ به صورت ملموس و عینی می‌باشد و اگر تعریف علم به مثابه مطالعه پدیده‌های عینی و حسی پذیرفته شود، فضا؛ معرف عینی رابطه انسان و محیط و پارادایم اصلی علوم جغرافیایی می‌باشد.

این در حالی است برداشت از مفهوم فضا در طی قرن اخیر متفاوت بوده است؛ بطوریکه وجه غالب مطالعات جغرافیایی تا اواسط قرن بیستم فقط بدنال‌الگویابی، ریخت‌شناسی و تبیین شرایط موجود بود که نمونه از این رویکرد را می‌توان در اندیشه‌های چون ارنست برگس، هومر هویت، براون و ... مشاهده نمود. لیکن پس از جنگ جهانی دوم و با اوج گیری فزاینده تعارضات ایدئولوژیک بین شرق و غرب، چگونگی تغییر و تلاش در جهت بهینه سازی فضا بر مبنای مکاتب ایدئولوژیک هرچه بیشتر مورد نظر قرار گرفت. بر این مبنای دیگر صرفاً یافتن الگوهای پراکنش فضایی پدیده‌ها و تحلیل آنها مورد نظر نبود بلکه دخالت در فضای موجود در جهت دستیابی به تعادل بیش از پیش مورد تأکید قرار گرفت. از این رو از این زمان به بعد هرچه بیشتر فضا ماهیت ایدئولوژیک پیدا نمود و متأثر از طرز تفکر ساختارها و نهادهای سیاسی و حکومتی واقع گردید. تحت تأثیر ورود ایدئولوژی به فضا هر چه بیشتر فضا مفهومی نسبی و آماده تغییر تعریف گردید. بطوریکه در مکاتب ایدئولوژیک مختلف؛ تفسیرهای متفاوتی از فضاها و چگونگی بهینه سازی آن ارائه گردید.

از سوی دیگر تحت تأثیر پیشرفتهای تکنولوژی و فناوری، در طی دهه‌های اخیر؛ فضای جغرافیایی از حیث موضوعی و کارکردی دارای ابعاد و شاخه‌های تخصصی گردیده است که هر کدام از این ابعاد در تعامل با یکدیگر یک سیستم و نظام را بوجود می‌آورده و در شاخه‌های مختلف علوم جغرافیایی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرند. بدیهی است تغییر شرایط هر کدام از این ابعاد سایر ابعاد را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد. در این میان بُعد سیاسی فضا در میان دیگر ابعاد عینی فضا از اهمیت به مراتب بیشتری برخوردار می‌باشد. چرا که این بعد از فضا، آینده و

دورنمای سایر ابعاد فضایی را تعیین می‌نماید و بر این مبنا به عنوان موتور محرکه تغییرات انسانساخت فضایی شناخته می‌شود (صدوق و سعیدی، ۱۳۸۷: ۶). به بیان دیگر غالب تغییرات فضایی حاصل اراده‌ها و تصمیمات نهادها و ساختارهای اجتماعی، حکومتی و سیاسی در فضا و در جهت بهینه سازی فضای محل زیست انسان‌ها و جوامع، مبتنی بر ایدئولوژیها و مکاتب معرفتی شناختی انتخاب شده توسط این نهادها و ساختارهای حکومتی و مبتنی بر تعریف آنها از مطلوبیت و عدم مطلوبیت می‌باشد.



شکل ۱: فضا و ابعاد مختلف آن
ترسیم از نگارنده

در این راستا هر نوعی تغییر در فضای جغرافیایی حاصل عملکرد نیروهای سیاسی تصمیم گیر اعم از نهادهای حکومتی و غیرحکومتی، احزاب، تشکل‌ها و بطورکلی بازیگران سیاسی مبتنی بر داده‌های ایدئولوژیک آنها می‌باشد (Peck & Wills, 2000: 2). این نهادها و ساختارهای سیاسی از طریق تعیین چگونگی توزیع و اختصاص منابع درآمد یک کشور، به بخشهای مختلف فضای سرزمینی و مهندسی فرهنگی جامعه از جهت تعیین شاخص‌های مطلوب و غیرمطلوب، مبتنی بر نرم افزارهای شناختی و ایدئولوژیک خود، ابعاد طبیعی و انسانی یک فضا را دچار تحول و تغییر می‌نمایند. بنابراین بنیادهای معرفت شناختی آنها از جمله مهمترین سرچشمه‌های تغییر در فضای جغرافیایی شناخته می‌شود.



شکل ۲: رابطه متقابل تغییرات فضایی و سیاست
ترسیم از نگارنده

بنابراین هر تصمیم و اراده بشری و نهادی؛ جهت ایجاد تغییر در فضا فارغ از زیرساخت‌ها و پیش زمینه‌های ایدئولوژیک نمی‌باشد. از این رو هر کدام از این مکاتب معرفتی، بر اساس آموزه‌های خود، روش‌ها و دورنمای خاصی را برای ایجاد و بهینه سازی فضای مطلوب جغرافیایی، به مثابه محیط زیست انسان برای نیروهای سیاسی - نهادی تصمیم‌گیر و فضا ساز ترسیم می‌نمایند.

بطور کلی عملکرد، تصمیمات و اراده نهادهای سیاسی تحت تاثیر ایدئولوژیها و مکاتب معرفت شناختی متفاوت موجبات ظهور فضاهای مختلف را فراهم می‌آورد (شکویی، ۱۳۸۳: ۳۲). بطوریکه تصمیمات این نهادها در جهت بهینه سازی محیط و عمل به آموزه‌های ایدئولوژیک خود و پاسخگویی به نیازهای جدید در جامعه، دائماً نوع خاصی از مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی را شکل می‌دهند که مبتنی بر نرم افزار ایدئولوژیک آنها می‌باشد. در واقع برنامه‌ریزی فضایی به معنای آینده نگری و تصمیم در جهت ایجاد تغییر مطلوب در فضا و محیط جغرافیایی، بوسیله نهادهای تصمیم‌گیر با اتکا به مستندات و فرایندهای معرفتی شناختی، به سرانجام می‌رسد.

بطور کلی اکوسیستم جغرافیایی یا فضا؛ شامل محیط تغییر شکل یافته بوسیله انسان و نهادهای بشری است که در بُعد کاربردی علوم جغرافیایی، جهت دهی، میزان و شدت این تغییرات تحت تأثیر سیاست‌ها و آمایش فضایی نهادهای دولتی و غیردولتی و مبتنی بر ایدئولوژی و مکتب فکری - فلسفی آنها، تنظیم، مدیریت و کنترل می‌گردد (لشگری، ۱۳۹۱: ۱۱). بنابراین علوم جغرافیایی بطور ذاتی از ماهیت نهادی - سیاسی و منبعث از ایدئولوژی‌ها و مکاتب فکری حاکم بر آن می‌باشد. بر این مبنا نسبت یابی مفهوم فضا با هر کدام از مکاتب سیاسی - فلسفی در واقع شناخت فرایندهای سازنده فضا می‌باشد.

بطور کلی هر فضای جغرافیایی نمادی از یک شیوه تفکر خاص یا بازتابی از یک ایدئولوژی خاص می‌باشد که توسط کانون‌های قدرت انتخاب و به کار گیری شده است. از این رو در دهه‌های اخیر کوشش گردیده که در تفسیر و تبیین پدیده‌ها و محیط‌های جغرافیایی روی میزان قدرت، توان و بطور کلی باورهای ایدئولوژیک و فلسفه سیاسی نظام حاکم تأکید گردد و شناخت عقاید در کانون مباحث و تحلیل‌های جغرافیایی قرار گیرد (شکویی، ۱۳۸۳: ۴۸). به عبارت بهتر پدیده‌های موجود در فضای جغرافیایی از هر نوعی که باشد بیانگر خصیصه‌های دینی، ایدئولوژیکی، فرهنگی، تاریخی و آرمانی ساختارها و نهادهای سیاسی حاکم بر خود می‌باشند.

این در حالی است که در چند دهه گذشته فرایند جهانی شدن مبتنی بر ایدئولوژی نئولیبرالیسم بدلیل قرارگیری در کانون‌های جغرافیایی قدرت و ثروت همه ابعاد فضای جغرافیایی را تحت تأثیر خود قرار داده است. به بیان دیگر امروزه تنها بازیگران و تشکل‌های سیاسی - نهادی ملی نیستند که بر تغییرات فضایی جغرافیایی اثر گذارده و برای آن تصمیم‌گیری و آینده نگری می‌نمایند بلکه نیروهای فراملی از جمله نهادها و تشکل‌های سیاسی - اقتصادی جهانی همچون صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان ملل و ... نظم فضایی را ترسیم می‌نمایند. بر این مبنا نسبت یابی مفهوم فضای جغرافیایی با مکاتب سیاسی - فلسفی حاکم از جمله لیبرال سرمایه‌داری گسترش یابنده جهانی شده در جهان امروز در واقع شناخت علل تغییرات فضا در ابعاد مختلف می‌باشد.

یافته‌های تحقیق

مهمترین تأثیرات ساختاری و کارکردی فرایند جهانی شدن بر تغییرات فضای جغرافیایی در قالب موارد زیر قابل ذکر می‌باشد:

۱- از مهمترین اثرات این فرایند در محیط جغرافیایی فشردگی زمان و مکان می‌باشد. به بیان دیگر برقراری روابط و مقیاس بین مکان‌ها و جوامع بشری، نسبت به گذشته در زمان بسیار کمتری صورت می‌گیرد و تأثیر فاصله فیزیکی در ارتباط بین مکان‌ها بشدت ناچیز شده است. این مسأله سبب ظهور ابعاد جدیدی از فضا نظیر توریسم، فضای مجازی و ... گردیده است که فلسفه وجودی این موضوعات و فضاها، فشردگی مکان‌ها در نتیجه تسهیل ارتباطات و اتساع زمان در درون فضای جغرافیایی می‌باشد. به بیان دیگر آزاد شدن بخشی از زمان با توسعه ارتباطات، امکان ظهور فضاها، نوینی را فراهم نموده است. به بیان دیگر انجام امور در مدت زمان کوتاهتر توسط بشر و به کمک فناوری حاصل از تمدن غرب؛ زوایا و ابعاد نوینی را در فضای جغرافیایی گشوده است که پیش از آن احتمال ظهور آن وجود نداشت. این فرایند منجر به همجواری مکانی - فضایی فزاینده می‌گردد که مارکس آن را نابودی مکان توسط زمان و دیوید هاروی آن را فشردگی «زمانی - مکانی» لقب داده است. منظور از این همجواری کم شدن فاصله‌ها از طریق کاهش چشمگیر زمان ارتباط می‌باشد (Giddens, 1990: 39). این کاهش از بُعد فاصله فیزیکی، موضوعات جدیدی را در فضای جغرافیایی ایجاد نموده است و این مسئله از منظر فلسفی یکی از دلایل پویایی مطالعات علوم جغرافیایی می‌باشد.

در عین حال اگرچه توسعه فناوری و تکنولوژی قادر به ایجاد موضوعات جدید در مطالعات جغرافیایی می‌باشد؛ لیکن اختصاصات هر ناحیه انسانی نیز می‌تواند برنامه‌ها، الگوها و مدل‌های خاص خود را در جهت توسعه بدنبال داشته باشد. به عبارت بهتر ایجاد وضعیت بهتر در حوزه جغرافیایی ناحیه ای خاص با مرزهای مشخص و معین می‌تواند نتایج و راهکارها و سیاست‌های خاص خود را طلب نماید که متفاوت از دیگر نواحی حتی در درون مرزهای یک کشور می‌باشد.

۲- از دیگر اثرات فرایند جهانی شدن افزایش فزاینده شدت تعاملات و جریانها در ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مابین جوامع و افزایش سرعت مقایسه مکان‌های جغرافیایی با یکدیگر و کوشش تبعی در جهت ارتقاء مکان‌های انسانساخت دارای تسهیلات کمتر توسط نهادهای انسانی در جهت برابری با مکان‌های برتر می‌باشد. به عبارت بهتر در طی فرایند جهانی شدن، سرعت ظهور برنامه و راهبردهای جدید برای اصلاح وضعیت ابعاد طبیعی و بویژه انسانی فضا، نسبت به گذشته افزایش چشمگیری یافته است و برنامه‌ریزی فضایی را به امری پویا، دینامیک و متحول تبدیل نموده است. به بیان دیگر تحت تأثیر این فرایند، مفاهیم مورد مطالعه در برنامه‌ریزی‌های فضا همچون توسعه، عدالت، محرومیت و ... همگی از ارتباط و قیاس مابین مکان‌ها شکل می‌گیرند و فرایند جهانی شدن نیز سرعت و شدت مقایسه مکان‌ها را افزایش داده است.

۳- از کارکردهای مهم جهانی شدن شکل‌گیری مؤسسات و نهادهای مرجع و تصمیم‌گیر در جهت هدایت آینده تغییرات فضایی در جهان می‌باشد. به عبارت بهتر در طی این فرایند هرچه بیشتر اهمیت یکسری از سازمانها و نهادهای جهانی مستقر در جهان غرب بویژه در جهان شهرها افزایش می‌یابد و به نوعی این نهادها هدایت تغییرات فضایی جهان پیش رو را تا اندازه زیادی در دست دارند که از جمله آنها می‌توان به سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل و نهادهای ارتباطی تأثیرگذار و ... یاد نمود. بطورکلی امروزه در طی فرایند جهانی شدن هر عامل فضا‌ساز نظیر سرمایه، اطلاعات، قدرت، برنامه‌ریزی و ... دارای یک کانون و نهاد جهانی مرکزی و فضای پیرامونی است که ساختارها و فرایندهای این فضای پیرامونی متأثر از جریانات منبث از این کانون مرکزی می‌باشد (Latham & McCormak, 2010: 53). بدیهی است جریانات و کارکردهای سخت افزاری و نرم افزاری منبث از مکان‌ها و نقاط هدایتگر فرایند جهانی شدن؛ بویژه در شهرهای جهانی و جهان شهرها، بطورآگاهانه و یا ناآگاهانه تعیین کننده بخش عمده ای از بازساختها و تغییرات در سایر فضاهای جغرافیایی زمین می‌باشند. اصولاً تولید و ظهور هر پدیده و جریانی در مقیاس‌های مختلف جغرافیایی دارای یک کانون مرکزی و یک فضای پیرامونی است که ساختارها و فرایندهای این فضای پیرامونی متأثر از جریانات این کانون مرکزی می‌باشد. بدیهی است حوزه نفوذ جغرافیایی جریانات ناشی از فرایند جهانی شدن همچنانکه قبلاً گفته شد تمامی سطح زمین را تحت تأثیر خود قرار داده و مرزهای بسیاری از کشورها و بازیگران سیاسی را درنوردیده و تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عبارت بهتر جریانات، شبکه‌ها و کارکردهای منبث از فضاهای جغرافیایی تمدن غرب تأمین کننده نیازها و کاستیهای دیگر فضاهای سطح زمین می‌باشد و این مسئله سبب ساز گسترش حوزه نفوذ این حوزه‌ها می‌گردد. بدیهی است این مسئله زیربنای وابستگی دیگر فضاهای جغرافیایی را به این حوزه‌ها فراهم می‌آورد و تأمین امنیت و قدرت دیگر کشورها منوط به دسترسی به جریانات منبث از این فضاهای مهم و مدیریت و کنترل آنها می‌باشد. بطوریکه هر گونه کاهش یا قطع ارتباط دیگر کشورها با جریانات و کارکردها منبث از اینگونه کانون‌های برتر سبب افزایش انزوایی و توسعه درجه میرایی سایر کشورها و واحدهای سیاسی - فضایی خواهد شد. این مسئله در برخی موارد می‌تواند موجودیت آن واحد سیاسی - فضایی را تهدید نماید. از این رو توانایی ایجاد انزوا در سطوح و موضوعات مختلف توسط این فضاها برای دیگر مکان‌ها و مناطق در شرایطی که تعاملات جهانی به شدت گسترش یافته است؛ قابلیت مهمی برای اینگونه مکان‌ها و فضاها محسوب می‌گردد.

از همین رو است که راهبردها و برنامه‌ها استاندارد شده و تعمیم یافته و جهانی شده‌اند. این نهادهای مرجع از اهمیت و مرجعیت بالاتری برخوردار می‌باشند و بخش مهمی از کشورها ترغیب می‌گردند که این راهکارهای جهانی را جهت ارتقاء وضعیت فضای جغرافیایی محل زیست خود اجرا نمایند که این مسئله سبب افزایش نقش هرچه بیشتر این نهادها در تغییرات فضایی می‌گردند. به عبارت دیگر اگر فضای جغرافیایی را امری نسبی و حاصل از رابطه بین انسان محیط انسا‌ساخت و طبیعی باشد؛ در این صورت بخش مهمی از مطالعات برنامه‌ریزی و آمایش فضا؛ متأثر از دیدگاه نسبیت‌گرایی از فضا می‌باشد. به عبارت دیگر مقایسه مابین مکان‌های انسا‌ساخت توسط بشر؛ این اراده و

ذهنیت را در مکان‌ها و فضاهای دارای سطح نازل تر ایجاد می‌کند که برای بهینه‌سازی محل زیست خود تلاش کنند. بنابراین با گسترش فناوری ارتباطات و اطلاعات سرعت مقایسه مکان‌ها و به تبع آن سرعت بروز شدن شاخص‌های توسعه، عدالت، محرومیت و ... در فضا افزایش یافته و این مسئله سرعت تغییرات فضایی را افزایش داده است.

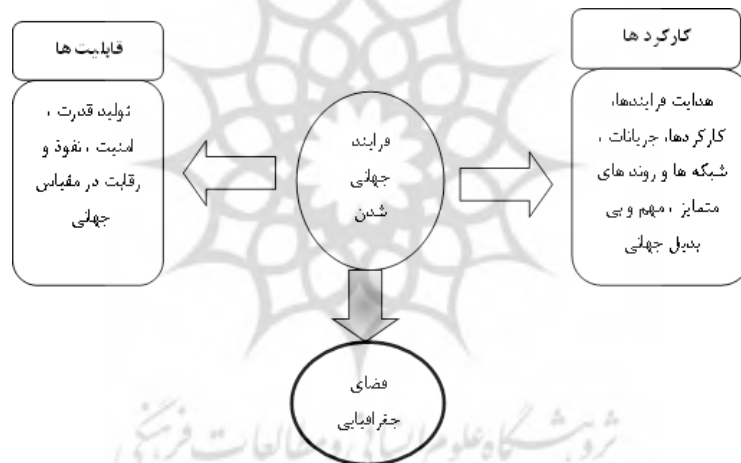
۴- بطورکلی از مبانی مهم جهانی شدن، فراگیر شدن تاثیر ایدئولوژی لیبرال سرمایه‌داری و عقلانیت پوزیتیویستی حاصل از آن در هدایت تغییرات فضایی توسط تصمیم‌گیران می‌باشد. به عبارت دیگر برای انجام هر کاری، قبلاً فکر می‌شود و محاسبه لازم صورت می‌گیرد و کارآمدی آن در نظر گرفته می‌شود و سپس برای نحوه انجام آن تصمیم‌گیری می‌شود. کار عقلایی در عصر جهانی شدن ریشه در تفکرات پوزیتیویستی داشته و در طی آن منافع ملموس؛ نقش مهمتری از تعصب، جزمیت و پیشداوری ذهنی دارد. هر چند همیشه در انسان جلوه‌ای از عقلانیت حضور داشته؛ لیکن در شرایط جدید؛ مظاهر عقلانیت، ماهیت کمی، استاندارد و اندازه پذیر پیدا نموده و بدیهی است که رشد ابزارها و فناوری‌های مرتبط نیز به این مسئله کمک نموده است. بنابراین تحت تاثیر جهانی شدن، امروزه نسبت به گذشته هرچه بیشتر روشهای کمی و اثباتی در پایش و کنترل تغییرات فضایی مورد پذیرش قرار گرفته است. بنابراین بر خلاف گذشته؛ تصمیم و اراده در جهت ایجاد تغییر در فضا در عصر جهانی شدن غالباً متأثر از راهکارها و ایده‌های اثبات‌گرا می‌باشد. از همین رو است که تحقیقات حوزه برنامه‌ریزی فضایی با موضوعات و علوم کمی نظیر آمار، ریاضی و مدل‌های اثباتی تلفیق گردیده است و قریب به اتفاق مطالعات کاربردی در حوزه علوم جغرافیایی از جمله در برنامه‌ریزی و آمایش فضا مبتنی بر روش‌های آماری و کمی و استفاده از تکنیک‌ها و نرم افزارها مبتنی گردیده است و تفسیرهای ایدئولوژیک نقش محدودتری در پایش تغییرات فضایی و تصمیم‌سازی برای آن پیدا نموده‌اند.

بنابراین تحت تاثیر این فرایند فضای جغرافیایی پدیده‌ای عینی، حسی، تجربی و کمی بوده و تنها با تأییدات تجربی و عقلانی و با اتکا به ابزارهای کمیت پذیر می‌توان در جهت بهینه‌سازی آن اقدام نمود. بنابراین در این مکتب در تبیین ظهور و بهینه‌سازی اثرات سیاست در روابط و فرم‌های فضایی بر ابزارها و سنجنده‌های کمی و قابل پایش تاکید می‌گردد و کمیت‌شناسی و رسامی از اثرات مهم این فرایند در مطالعه فضای جغرافیایی به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

همچنانکه پیشتر ذکر گردید در دهه‌های پایانی قرن بیستم پس از فروپاشی نظام دو قطبی و با حاکمیت فزاینده و سیطره کامل اندیشه‌های لیبرال سرمایه‌داری غرب در جهان، مفهوم آرمان و ایدئولوژی سیاسی رقیب به معنای واقعی و عینی در سطح کلان کمرنگ گردید. به بیان دیگر تا پیش از فروپاشی شوروی از حیث آرمانی و ایدئولوژیک، رقابت اندیشه‌های سیاسی و ایدئولوژیها یکی از بنیادهای ظهور تضادها، جنگ‌ها، تغییر حکومتها، وقوع انقلابات و بطورکلی تحول در مسیر تصمیم‌گیری و سیاستگذاری کشورها و به تبع آن تغییر در شکل و فرایندهای تحول ساز فضای جغرافیایی کشورها بود. در حالیکه در عصر جهانی شدن، ساختارهای ادراکی جوامع که در شناخت

محیط، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری برای آن نقش اساسی دارند؛ تحت تأثیر ابزارها و فرایندهای ساخته شده در حوزه جغرافیایی ظهور لیبرال سرمایه‌داری جهانی شده تمدن غرب قرار گرفته و بطور فزاینده از آن تأثیر می‌پذیرند. به عبارت دیگر فناوری و به تبع آن قدرت منبعث از تمدن غرب آنچنان تحولات محیطی را در سایر فضاهای جغرافیایی متأثر نموده که می‌توان اذعان نمود که دیگر محیط جغرافیایی فارغ از تأثیر این نیرو در جهان وجود ندارد و تغییرات فضای جغرافیایی عمدتاً ممزوجاً تحولات فرایندی موجود در تمدن غرب و دنیای لیبرال سرمایه‌داری می‌باشد. بطور کلی همچنانکه پیشتر ذکر گردید ظهور قدرت از ماهیتی سرایتی برخوردار می‌باشد و تا زمانیکه قادر به تأثیرگذاری در دیگر مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی و تحول آنها نگردد واقعیت جغرافیایی نمی‌یابد. در حقیقت جریان‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی منشعب از مکان‌های شاخص و جهانی شده جهان غرب، سرچشمه جغرافیایی فرایند جهانی شدن را تعیین می‌بخشند. از این رو کشورها و فضاهای جغرافیایی توسط جریان‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ساطع شده از تمدن غرب در طی فرایند جهانی شدن متحول می‌گردند و هیچ بُعدی از ابعاد فضای جغرافیایی نیست که از فرایند جهانی شدن حداقل تأثیرات را نپذیرفته باشد.



شکل ۳: مفهوم فضای جغرافیایی تحت تأثیر فرایند جهانی شدن

ترسیم از نگارنده

بنابراین امروزه تحت تأثیر فرایند جهانی شدن نظرگاه و تلقی متفاوتی از مفهوم فضای جغرافیایی به ذهن متبادر می‌گردد. بطوریکه مفهوم فضا به مثابه یک سیستم؛ متأثر از کانون‌های ظهور فناوری و تولید قدرت و ثروت در دنیای لیبرال سرمایه‌داری غرب می‌باشد. این دیدگاه بر خلاف تعاریف سنتی است که بدنبال توضیح تفاوت‌های مکانی؛ با اتکا به ویژگی‌های درونی فضاهای جغرافیایی می‌باشند. بنابراین فرایند متمایزسازی این مکان‌های برتر؛ منجر به تنوع، تفاوت و حتی تبعیض در سیستم جغرافیایی جهان و مابین سکونتگاه‌های انسانی گردیده و به مثابه موتور محرکه جغرافیایی تغییر و تحول شناخته می‌شوند. بنابراین تحت تأثیر این فرایند، فضا دارای ماهیت شبکه‌ای و در عین حال سلسله‌مراتبی و عمودی است که در طی آن برخی اجزاء دارای قدرت تأثیرگذاری بیشتری نسبت به دیگر اجزاء می‌باشند. بدیهی است قاعده مندی سیر این تغییرات؛ در چارچوب فشرده‌گی فزاینده زمان و مکان، افزایش سرعت و شدت تعاملات مابین مکان‌های انسان‌ساخت و اهمیت یابی برخی از نهادهای سیاستگذار و تصمیم‌گیر در

غرب موجب گردیده که علت بخش مهمی از تغییرات فضایی ناشی از این روند باشد و نقش سلسه مراتب و نقاط کانونی پر قدرت در مسیر گذاری و آینده نگری فضاهای جغرافیایی افزایش یافته است و ابعاد طبیعی و انسانی این فضاها از این نقاط متأثر می‌گردد. بنابراین می‌توان اذعان نمود که فضای جغرافیایی مفهومی تبعی و منبعث از کارکرد مکانی - فضایی تمدن غرب می‌باشد.

منابع

- بهکیش، محمد مهدی (۱۳۸۱). اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن، تهران: نشرنی.
- پوراحمد، احمد (۱۳۸۶). قلمرو و فلسفه جغرافیا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- جیمز، روزنا (۱۳۸۰). پیچیدگی و تناقض‌های جهانی شدن، ترجمه احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰.
- حافظ نیا، محمدرضا و احمدی پور، زهرا و قادری حاجت، مصطفی (۱۳۸۹). سیاست و فضا، مشهد: انتشارات پاپلی.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۵). اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، تهران: نشر پاپلی.
- رابرستون، رابرتون (۱۳۸۵). جهانی شدن: تئوری اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث.
- سارتر، ژان پل (۱۳۵۹). اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی. چاپ اول، تهران: نشر مروارید.
- ساعی، احمد (۱۳۸۸). توسعه در مکاتب متعارض؛ تهران: نشرنی.
- سعیدی، عباس (۱۳۸۹). محیط، فضا و توسعه، بحثی پیرامون توسعه یکپارچه روستایی - شهری، فصلنامه مسکن و محیط روستا، شماره ۱۳۱، پائیز ۱۳۸۹.
- شکویی، حسین (۱۳۸۳). اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، جلد دوم، تهران: انتشارات گیتاشناسی.
- رابرتسون، رونالد (۱۳۸۰). جهانی شدن، تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی؛ ترجمه کمال پولادی؛ تهران: نشر ثالث.
- صدوق، حسن و سعیدی، عباس (۱۳۸۷). نظام فضایی به مثابه جوهره مطالعات جغرافیایی، فصلنامه جغرافیا، سال چهارم، شماره ۱۰ و ۱۱.
- کیانی، داود (۱۳۸۰). مقدمه‌ای بر جهانی شدن، مجله اندیشه صادق. شماره ۵، زمستان ۱۳۸۰.
- لشگری، احسان (۱۳۹۱). مکان‌ها و مناطق استراتژیک جهان، تهران: نشر انتخاب.
- واترز، مالکوم (۱۳۷۹). جهانی شدن. ترجمه اسماعیل گیوی و سیاوش مریدی، تهران: انتشارات سازمان مدیریت صنعتی و ارنوک، مری (۱۳۷۹). اگزیستانسیالیسم و اخلاق، ترجمه مسعود علیا؛ تهران: نشر ققنوس.
- Burbach, R(2009), Globalization and its discontents: the rise of postmodern socialism, London: Pluto press.
- Giddens , A (1990); the consequences of modernity, Cambridge; policy press.
- Kaul, I (2007). Global public goods: International cooperation in the 21st century. London: oxford uni press.
- Latham, Alan & McCormak(2010), Globalization gig and small; Notes on urban studies, Network theory and geographical scale, London: Routledge.
- McGraw, S &Held, D (1992);a global society? ; Modernity and its future, Cambridge: policy press.
- Perry,W & Mavrer, B (2003); Globalization under construction: govern mentality, law and identity, university of Minnesota press.

Rugman, A.M and Verbeke, k(2010). Globalcorporative strategy and trade policy. London: Rutledge.

Youngs, G (2008). International relations in a global age: a concept challenge, Cambridge: polity press.



Theoretical - philosophical explanation of Geographical space in globalization process framework

Ehsan Lashgari Tafreshi*

Assistance prof. of Political Geography, Yazd University, Yazd, Iran

Abstract

Geographic spatial is the fundamental concept in geographical sciences and different aspects of spatial come up as specialized majors in geographical science. From philosophy standpoint if there not been changing in spatial geography from humanity functions there is not any changing process in geography environment. Nowadays one of bases and sources that create the changing in the space of geography is globalization process. In other word, there is not any structure and function hasn't been affected from the globalization process. The impacts of globalization are led to the emergence of new dimensions and issues in geographic space. In this paper, with descriptive and analytical methods and with rely on documentation; have were struggled that from philosophy approach, explain changing basses and new aspects of geographical spaces with relationship with globalization process. Finding research reveals that liberal-capitalism as map way of globalization is genesis and source of future changing in geographical space.

Keywords: Globalization, Capitalism, Philosophy of geography, changing space.

Received Date: 5 November 2014

Accepted Date: 5 January 2015

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی